

خاطرات سردار ظفر

۴۲

من خوزستان بودم که مرتضی قلیخان از فرنگستان برگشته آمد طهران امیر جنگ بتصویب سردار اسعد آمد در مسجد سلیمان پیش من، معروف بود که از طرف دولت برای تفتیش در کارهای من آمده پس از تحقیق معلوم شد که دولت هیچ خبر ندارد خوانین این رای را داده اند که امیر جنگ بیاید از برای تفتیش نه تفتیش امیر جنگ رفته بود بغداد عیال خود را در عتبات گذارده و از زاه بصره پیش من آمده بود و با اینکه برضد من رفتار میکرد من هزار تومان باو دادم که برای اهل و عیال خود در مراجعت هر چه خواست خریداری کند. در اینوقت اعلی حضرت بکرمانشاه و لرستان میآمدند سردار اسعد وزیر جنگ هم در رکاب بود همه جا خبر ورود موکب شاهانه را می دادند من هم تبریک نوروز را تلگرافاً حضور شاه عرض کردم جواب نفرمودند معلوم شد شاه را از من رنجشی فوق العاده است و معاندین کار خود را کرده اند و دانستم که بجز سردار اسعد کسی اینکار رانکرده است با این که ماهی هزار تومان برای سردار اسد میفرستادم باز هم عناد می ورزید و در کار من اخلال میکرد در اینسال ملکی از املاک بختیاری در اداره نفت بانگلیسها باسم اجاره دادیم چهل هزار تومان دوازده هزار تومان تقدیم اعلی حضرت کردیم و هزار تومان هم بوزیر دربار و رئیس کابینه دربار دادیم پنجهزار تومان هم عوض ملک بابرصاد و قندعلی و بهمنی های صاحب املاک دادیم باقی را در میان ورثه قسمت کردیم کمپانی هرکجا را خرید علامت می گذارد که معلوم باشد زمین کمپانی است زمین بایر را جریبی پنج تومان می خردوزمینیهای خوب را که زراعت دیم در آن میشود جریبی ده تومان خریداری میکند از وقتی که در مسجد سلیمان اداره کمپانی دایر شده است تاکنون که ۱۳۰۶ شمسی است تقریباً سیصد هزار تومان از املاک بختیاری یا خریده است یا اجاره کرده است و چون کمپانی شصت ساله کنترات کرده است و سی سال آن گذشته است ما املاک را باسم اجاره باو میدهیم اگر چه کمپانی تا ازین معدن یک من نفت بیرون آید دست بردار نیست در پنج سال قبل یک کرورتومان از انگلیسها

قرض کردیم و اسهام نفت را رهن گذاردیم هرگز هم نمیتوانیم یک مرتبه یک کرور تومان بدهیم هیچ معلوم نیست کار خوانین و کمپانی نفت بکجا خواهد کشید .

امیر جنگ هزار تومان هم گرفته از همان راه که آمده بود برگشت تا از من در طهران چه بگوید و چه خبرهای دورغ بدهد فقط برای همین آمده بود که سال دیگر خودش در بختیاری بیاید من از مسجد سلیمان آمدم مال امیر و برای اینکه مردم گفتگوئی نکنند و فتنمای برپانشود از باج پلها کاستم از هر مادیانی یک قران کم کردم قاطر که دوازده قران باج راهش بود پنج قران گفتم بگیرند بیشتر این پول باشخاصی داده میشدکه هیچ سزاوار نبودند این مردم در خور مهربانی نیستند بایستی بزور آنها را بکار واداشت البته مهربانی و ملایمت مثل نادر که بختیاریها را بقهر و غلبه کوچانیده فرستاد بجام و لنکر خراسان وقتی میخواست بهندوستان برود همان بختیاریها که کوچ داده بود قندهار را بدون کمک از خارج فتح کردند و هنگامی که یورش بردند برای قندهار و قندهار را گرفتند نادر ایستاده بود و تماشا می کرد و از رشادت و تهور آنها در حیرت افتاده بود البته بختیاریها کم کم عالم و متمدن میشوند آنوقت می دانند که اگر من آنها را تنقید یا تعقیب می کردم نه از راه دشمنی بوده بلکه دوستانه آنها را از کارهای زشت احتراز می دادم و دلالت بخیر می کردم مردم را بزرگان آنها بهر طریق که بخوانند می روند ما خوانین بختیاریها را از راه بدر کردیم و از لجاجت و عناد و دوئیت و بیگانگی باطنی که باهم داشتیم آنها را بداخلاق و وحشی بار آوردیم مستحق را محروم گذاشتیم و بغیر مستحق احسان و اکرام کردیم و ندانستیم که لقمه از گرسنه گرفتن و بسیر دادن ناروا و ناپسند است شاعر میگوید:

ببر از مردم دنیا طلب دون که بجهد لقمه از گرسنه گیرند و خوراند بسیر

اما این عادت که لقمه از گرسنه گرفتن و بسیر دادن باشد بد یا خوب بتدریج رسوخ پیدا کرده بود بتدریج هم باید ترک بشود یا برود من نمیتوانم این عادت را بردارم چون طبع من خو کرده است باین عادت ولی پس از ما کسانی خواهند آمد که نه لقمه در دهان گرسنه ای گذارند و نه سیری را سیرتر کنند برخلاف یا بمسحق هیچ رحم نکنند علی الجملة چندی در مال امیر ماندم خوانین جانکی نزد ما نیامدند مگر فرج الله خان نوه علی رضا خان نزد ما می آمد و محمد حسینی خان هم آمد نزد سردار فاتح ما هم رعایت در حق آنها کردیم و نقد و جنس که بآنها میدادیم باز هم دادیم جانکیها تقصیر نداشتند دولت نمیخواست در حوزه حکومت ما باشند آنها هم بمالیه خوزستان از ما شکایت کرده دوهزار تومان نقد و بیست هزار من جنس که همه ساله از ایلخانی و ایلبگی وقت می گرفتند ، مطالبه میکردند من بمالیه جواب دادم که ایلخانی و ایلبگی این نقد و جنس را بدین شرط میدادند که

جانکی در حوزهٔ حکومت آنها باشد و خوانین جانکی بآنها خدمت کنند اکنون که از حوزهٔ حکومت ما خارج است ما نباید بدهیم در نوشته‌های هم که خوانین جانکی در دست داشتند صراحتاً قید شده بود که ایلخانی و ایلگی بختیاری باشد مالیه را ساکت کرد و گرنه دست بردار نبودند ولی در حقیقت خوانین جانکی حق داشتند جنس مال امیر را ادعا کرده از ما بخواهند برای اینکه آنها دعوی مالکیت میکردند و بسیاری هم از املاک مالیات بده‌آنها را چه خوانین سابق بخشیده بودند ببختیارها و چه بختیارها خریده بودند از خوانین جانکی و دیناری کمک بمالیات جانکی نمیکردند خوانین جانکی هم خبط کردند از حوزهٔ حکومت ما بیرون رفتند اگر حکومت آنها با ما بود از مالیات و غیره آسوده بودند .

(چون این تاریخ در چهار سال پیش بپایان رسیده اوضاع جانکی و خوانین آنها را هرگونه که بوده نوشته‌ام اکنون که سال ۱۳۱۰ شمسی است خوانین جانکی بی سر و سامان و پریشان روزگارند و دست آنها از همه جا کوتاه شده است) .

باز جملهٔ معترضهٔ ما را از مطلب خارج کرد و رشتهٔ سخن از دست بیرون رفت و ما را در مال امیر بجا گذاشت اکنون باز گردیم بر سر مطلب خود پنجاه روز بعد از عید نوروز ۱۳۰۶ شمسی از مال امیر آمدیم بیلاق پسر ملا بالی اردلی با چهارمحالی‌ها بر ضد مسلمانان متحد شده بودند ما که بیلاق آمدیم شروع بفتنه و فسادکردند از خوانین هم محرک داشتند یکی از متحدین و محرکین آنها فتح الله خان سردار ارشد بود که علی رغم بی بی مریم خواهر من که زن او بود رفته بود با اشار متحد شده بود بی بی مریم آمد پیش من شکایت از شوهرش کرد من نبود شجاعی‌ها امروز کردم که با رعایائی که با بی بی مریم همراهی کرده‌اند سخت گیری نکنید .

در این وقت تلگرافی رسید که بیائید اصفهان و اردوئی برای سرکوبی اشار که کیلویه از بختیاری فراهم کرده بغرستید برای آنحدود بکمک قشقائیا و نظامیا که زود بآنها ملحق شوند آنچه کوشش کردم فتح الله خان را که محرک رعایای سورشجان شده بود براه بیاورم ممکن نشد منم او را گرفته توقیف کردم و با سردار فاتح رفتیم سورشجان (سور-شجان را در قدیم سورشجان می نوشتند) خواهرم بی بی مریم را ملاقات کردم و قراردادام نه بی بی مریم در سورشجان باشد نه فتح الله خان ده را بدست دیگری دادم که جنس آنرا ضبط کند تا ما بین آنها تقسیم شود آنگاه باسکندر خان پسرم که ده چشمه بود نوشتم فتح-الله خان را مرخص کند .

با سردار فاتح رفتیم اصفهان نزد امیر لشکر جنوب گماشتگان چهارمحالی ما اصفهان بودند و از ما شکایت می کردند دولت هم برای اینکه از قوهٔ ما کاسته شود با آنها همراهی

می‌کرد هرچه رعایای چهارمحالی می‌نوشتند که ما کمال رضایت را از خوانین داریم اینها که آمده‌اند شکایت می‌کنند از اشرارند و غرض آنها فتنه و فساد است کسی گوش نمی‌داد کسی هم در طهران نبود که از این گفتگوها جلوگیری کند سردار اسعد و امیر جنگ در طهران بودند آنها هم برای حکومت بختیاری آتش فتنه را بیشتر دامان می‌زدند که ما را بردارند و خود بجای ما ایلخانی و ایلبگی شوند کجا بفکر جلوگیری از مفسدین بودند .

پیش از اینکه اصفهان برویم گله‌داری دهگرد و چهارمحال را بدوازده هزار تومان اجاره دادیم و هزار تومان هم تخفیف بشتدرارانارکی و اربابان توقع دادیم دولت هم مداخله بامر گله‌داری نمی‌کرد مالیات چهارمحال هم از گله‌داری مجزی بود در اصفهان امیر لشکر ششصد قبضه تفنگ از تفنگهای کهنه خودمان با چند هزار فشنگ بما داده قبض گرفتند در اینوقت خبر رسید که سردار محتشم و سردار جنگ وارد طهران شدند چندی بود فرنگستان رفته بودند برای معالجه البته بهبودی حاصل شده بود مراجعت کردند و باز در اینوقت خبر رسید که گابینه مستوفی الممالک منحل شد و حاج مخیرالسلطنه رئیس الوزرا شد سردار اسعد هم وزیر جنگ شد مفسدین چهارمحالی هم از ما شاکی بودند و از هیچ گونه اقدامی کوتاهی نداشتند در روزنامه از مسلک بلشویکی و بلشویکها توصیف و تمجید کرده بودند اعلی حضرت فرموده بود چرا فلانی اینها را تنبیه نمی‌کند من چنین گمان بردم که دیگر کسی گوش بعرایض اینها ندهد ولی گمانی بخطا بود زیرا صوابدید دولت در گاستن قوای ما بود و عاقبت با این خدمتی که در تنبیه اشرار کهکلویه بدولت کردیم چهارمحال را از حکومت بختیاری مجزی کرد خوانین هم نتوانستند خیال شاه را از مجزی کردن چهارمحال منصرف کنند خلاصه ما ششصد قبضه تفنگ شکسته را که دولت داده بود بردیم چقاخور همه را دادیم شکستگی آنها را درست کرده بند بآنها استوار کردند هزار تومان خرج تفنگها شد قرار شد دولت هر سواری را سه قران و ده شاهی و هر پیاده ای را سی شاهی بدهد چون حکم دولت بود ناچار اطاعت کردیم سردار فاتح رئیس اردو شدن هم فرستادم صارم الملک آمد که از جانب خود او را به اردو بفرستم گفت تا سهم نفت مرا ندهید نمیروم من هم فرستادم محمدخان سالار اعظم پسر مرحوم سردار اسعد آمد در چقاخور و او را بجای خود همراه اردو فرستادم ششصد سوار و پیاده از همه ایلات بختیاری حاضر خدمت شده بسوی مقصود روانه شدند خودم هم تا فاتح آباد که آخر خاک بختیار است رفتم .

در بختیاری چنین رسم شده است که باید حاکم بختیاری دو نفر از خوانین باشند یکی ایلخانی باشد یکی ایلبگی و نیز باید ایلخانی سال عمرش بیشتر از ایلبگی باشد اگر

ایلخانی شصت سال داشته باشد و ایلبگی فی‌المثل شش ساله باشد باید ایلخانی سخنان ایلبگی شش‌ساله را صواب یا خطا بسمع رضا بشنود و دم از چون و چرا نزنند ایلی در ایران رشیدتر و فرمان بردارتر از ایل بختیاری نیست افسوس که دوئیت و لجاجت ما خوانین این ایل را از حیثیت انداخت و اخلاق و عادات آنها را فاسد و ضایع کرد هم از مقدار خودمان کاستیم و از اوج عزت بحضیض ذلت انداختیم هم این ایل جلیل راپست و بدخوی کردیم دولت هم نظر باین که این ایل همیشه دو رئیس داشتند ایلخانی و ایل بگی وقتی که چهار لنگ محمود صالح را از ما مجزی کرد دو رئیس برای آنها معین کرد محمدتقیخان را ایلخانی کرد علی مردان خان را ایلبگی خوانین چهارلنگ همگی بینوا و بی چیزند مگر محمدتقیخان آنهم از همراهیهای من یا او صاحب تمول شد من یکی از دخترهایم را بیسر محمدتقیخان دادم و همه ساله نقد و جنس و غیره بسیار بآنها میرساندم این بود که در میان خوانین محمدتقیخان ثروتی پیدا کرد و پرورده، احسان من بود و با من طرف شد شاعر می‌گوید:

هر که را با ناز پروردم چو اشک چشم خویش

عاقبت بی آبرویی کرد و بر رویم دوید

باری دولت می‌خواست میبوند و زلفی را هم بآنها بدهد میسر نشد، و زلفی جزو امیرلشکر غرب شد و محمود صالحها هم جزو قلمرو امیرلشکر جنوب شدند و کار آنها بدین منوال خاتمه یافت تا از این پس چه پیش آید و خدا چه خواهد. محمدتقیخان در سال ۱۳۰۸ شمس در زمستان بواسطه گرفتاری بوافور وفات یافت.

علی‌الجمله من اردو را در فاتح آباد با سردار فاتح و سالار اعظم فرستادم بکهلویه و آمدم چقاخور سالار ظفر و سردار بختیار را هم از چقاخور دنبال اردو فرستادم در تل خسرو بآنها ملحق شدند تل خسرو قلعه و بیورت بویراحمدیهای آقا کاکوی میباشد و این اردو برای سرکوبی پسرهای کریمخان بویراحمد میباشد که دزدی و شرارت می‌کردند و اعلی‌حضرت برای قلع و قمع آنها تنها نظامیان را کافی ندانست از قشقاتیها و بختیاری هم امر کرد اردوئی تشکیل داده بدانجا بفرستند و اگر بختیارها در اردوی دولتی نبودند کار آنها بزودی اصلاح نمیشد و دچار مشکلات می‌شدند. (ادامه دارد)

توضیح

در صفحه سوم شماره قبل وزیر جنگ کابینه دکتر بختیار ارتشبد جم چاپ شده بود در صورتیکه ارتشبد شفقت باین سمت به مجلس معرفی شد.

آقای صادق وزیری، وزیر دادگستری نیز پس از اینکه دولت رای اعتماد گرفت استعفاء داد.